

بزد بر بر و سینه اشکبوس

سپهر آن زمان، دست او داد بوس

*بر اول: حرف اضافه*بر دوم: اسم به معنی سینه و پهلو*سپهر: آسمان
*جناس تام: بر و بر*تشخیص و استعاره: سپهر؛ زیرا عمل بوسیدن را انجام داد*بوسیدن دست: کنایه از تحسین و احترام
*اغراق: کل بیت در میزان تقدیر و تحسینی که نسبت به رستم ابراز شده تا آن حد که حتی آسمان به دستانش بوسه زد
*واج آرایبی: / س ، ب / *مراعات نظیر: بر، سینه، دست
معنی: رستم تیری بر سینه اشکبوس زد و آسمان و روزگار به نشانه قدردانی، دست رستم را بوسید.
مفهوم: همداستان بودن آسمان ها و سرنوشت با رستم در از بین بردن شخصی ناپاک و پلید
*توجه: این بیت از نظر معنی مانند بیت قبل است ولی تصویر سازی آن متفاوت است.

گشانی هم اندر زمان، جان بداد

چنان شد، که گفתי ز مادر نژاد

*جان بداد: مُرد*اندر زمان: جادرجا، فوراً، در یک لحظه*چنان: به شکلی *شد: مُرد*گفتی: مثل این که، انگار که*نژاد: زاده نشد
*اغراق: در مصراع دوم*واج آرایبی: صامت / د /
قلمرو فکری *معنی: اشکبوس گشانی هم جادرجا جان داد و به شکلی مُرد که انگاری از مادر زاده نشده بود.

درس سیزدهم

گردآفرید

گردآفرید، پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران، دختر گزدهم است. گردآفرید دلاور با این که در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست و جوی پدرش، رستم است، با او آشنا می شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام سپید دژ است. گزدهم که یک ایرانی سال خورده است، برآن دژ فرمان می راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه ای می ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژامیدوار می سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هُجیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می شود. سهراب، نخست می خواهد او را بکشد، اما او را سیر کرده، راهی سپاه خود می کند. آگاهی از این رویداد، دژنشینان راسراسیمه می سازد، اما گردآفرید این واقعه را مایه ننگ می داند و برمی آشوبد و خود به نبرد اومی رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه درمی آید و نبرد میان آن دو درمی گیرد.

۱. چو آگاه شد دختر گزدهم

که سالار آن انجمن گشت کم

*گزدهم: پهلوانی ایرانی و نگهبان دژ سفید در زمان نودز و کیکاووس بود و پدر گردآفرید و گسته هم است.*سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم، فرمانده سپاه *انجمن: مجمع، مجلس، گروه مردم، در این جا سپاه
*سالاران انجمن: سردار و فرمانده سپاه دژ سفید، کنایه از هُجیر*گشت کم: کنایه از اسیر شد، از دست رفت، نابود شد
*انجمن: مجاز از سپاهیان دژ سفید
*معنی: وقتی دختر گزدهم، گردآفرید، آگاه شد که فرمانده سپاه دژ سفید، هُجیر، اسیر شد و دیگر در میان اهل دژ نیست.

۲. زنی بود برسان گردی سوار

همیشه به جنگ اندرون، نامدار

*برسان: مانند، حرف اضافه و ادات تشبیه*گرد: پهلوان*گردی سوار: پهلوانی سوارکار و ماهر و شجاع و جنگجو
*به جنگ اندرون: در جنگ، کاربرد دوحرف اضافه از ویژگی دستورتاریخی *نامدار: پرآوازه، مشهور، معروف
*تشبیه: زن (گردآفرید) به گردی سوار*مصراع دوم: کنایه از جنگاوری و سلحشوری*مراعات نظیر: جنگ و گرد و سوار
*معنی: آن دختر، پهلوانی سوارکار و شجاع بود و همیشه به جنگجویی مشهور و نام آور بود.

۳. کجا نام او بود «گردآفرید»

زمانه ز مادر، چنین نآورید

*کجا: که، ویژگی سبکی*نآورید: نیاورد، واژه ای کهن، فعل منفی از ن + آورد = آورد*زمانه: روزگار
*زمانه: تشخیص و استعاره*مصراع دوم: کنایه از بی ماندی و بی نظیری و اغراق
*معنی: که نام او گردآفرید بود و روزگار فرزندی چون او از مادر به دنیا نیاورده بود. (او بی ماند بود و نظیر نداشت)

۴. چنان ننگش آمد ز کارِ هجیر / که شد لاله رنگش به کردارِ قیر

ننگ: بدنامی، بی آبرویی، احساس حقارت از انجام عملی ناشایست، شرمساری، رسوایی، روسیاهی، سرشکستگی
ننگ آمدن از چیزی: احساس خجالت و کوچکی کردن، خجالت کشیدن، شرمندگی شدن * کردار: کار و عمل * به کردار: مانند
کار: جنگ، این واژه در قدیم به معنی جنگ بوده است که در واژه کارزار هنوز به کار می رود. در کارنای (= نای جنگی) که بعدها به صورت کرنای
شده است نیز به همین معنی است.

لاله: استعاره از چهره سرخ و شاداب * لاله رنگ: به رنگ لاله، سرخی * لاله رنگش: رنگ سرخ چهره او

لاله رنگش به کردارِ قیر: تشبیه در تشبیه، رخ سرخ او از شدت خشم سیاه شد. * جناس ناقص: ننگ و رنگ * واج آرایبی: / ان، ر /

لاله رنگ کسی به کردارِ قیر شدن: کنایه از از شدت ننگ و خجالت سرخی چهره کسی به تیرگی و سیاهی گراییدن

معنی: گردآفرید آن چنان از شیوه جنگ هجیر و اسارتش احساس خجالت و کوچکی می کرد که رخ سرخ او از شدت خشم و غصه سیاه شد.

۵. پیوشید درِ سوارانِ جنگ / نبود اندر آن کار، جای درنگ

در: زره، واژه ای عربی است به معنی جامه رزم که از حلقه های آهن بافند. * اندر: در * آن کار: منظور جنگ

درنگ: صبر و آهستگی، سستی، تعلل؛ این واژه در شاهنامه ضد کلمه جنگ و در تقابل با آن آورده می شود.

جای: زمان، هنگام * سواران جنگ: سوارکاران جنگجو، اسب سواران جنگاور و شجاع، سواره نظام

واج آرایبی: / ار * مراعات نظیر: جنگ و کار و سوار * جای درنگ نبودن: کنایه از شتاب کردن، سریع بودن در کاری

معنی: گردآفرید لباس رزم سوارکاران جنگجو و شجاع را پوشید؛ زیرا زمان سستی و تعلل در جنگ با دشمن نبود.

نکته: این بیت و بیت بعد بیانگر شجاعت و دلیری گردآفرید است.

۶. فرود آمد از دژ به کردارِ شیر / کمر بر میان، بادپایی به زیر

فرود آمد: پایین آمد * دژ: دژ، قلعه، حصار * به کردار: مانند * کمر: کمر بند * میان: کمر * مصراع دوم قید حالت

تشبیه: گردآفرید به شیر در شجاعت * کمر بر میان: کنایه از آماده حرکت و جنگ بودن، مصمم و استوار برای جنگ

بادپا: سریع، چابک، تندرو، تیزرو، شتابنده، استعاره از اسب تندرو * جناس ناقص: شیر وزیر

معنی: گردآفرید آماده جنگ و سوار بر اسبی تندرو مانند شیر، شجاعانه از قلعه پایین آمد (بیرون آمد).

۷. به پیش سپاه، اندر آمد چو گرد / چو رعدِ خروشان یکی و یله کرد

اندر آمد: فعل پیشوندی، درآمد، رسید؛ اندر: در، پیشوند فعلی است * چو: مانند * چو گرد: شتابان، به شتاب، سریع

رعد: غرش رعد، تند * خروشان: خروشنده، غوغاکنان، فریادکنان، نالان، پرخروش

ویله / ویله: صدا، آواز، ناله، در این جا نعره درنبرد * ویله کرد: فریاد زد، نعره زد، ناله کرد

نکته: یکی از مؤثرترین سلاح های پهلوانان در میدان جنگ فریاد رعدآسای اوست.

گرد: رمز سرعت و شتاب است مانند باد * تشبیه: گردآفرید به گرد و رعد * جناس ناقص: گرد و گرد

معنی: گردآفرید شتابان به نزد سپاه توران رسید و مانند رعد و برق خروشنده آسمان، نعره بلندی سرداد. (شتابان در برابر سپاه سهراب آمد و هم

نبرد خواست)

۸. که گردان کدامند و جنگ آوران / دلیران و کارآزموده سران؟

گردان: پهلوانان * کدامند: کدام هستند؟ * جنگ آوران: جنگجویان، ستیزه گران * کارآزموده سران: ترکیب وصفی مقلوب

کارآزموده: کنایه از باتجربه، جنگ دیده، جنگ آزموده * سران: استعاره از فرماندهان و جنگجویان بزرگ * واج آرایبی: / ان، ر، /

مراعات نظیر: گردان، جنگ آوران، دلیران، کارآزموده سران

معنی: که پهلوانان و جنگجویان و فرماندهان دلیر و جنگجویان باتجربه و بزرگ این سپاه چه کسانی هستند که بتوانند با من بجنگند؟

نکته: گردآفرید از تورانیان مبارز و حریف می طلبد که این نشان از شجاعت اوست.

۹. چو سهراب شیراوژن او را بدید / بخندید و لب را به دندان گزید

❖ **چو:** وقتی که، هنگامی که؛ پیوند وابسته ساز ❖ **شیراوژن:** شیراژنده: شیرافکننده، شیرافکن، دلاور، شیرکش، از «شیر + اوژن» ماده فعلی به معنی افکننده، از مصدر اوژندن یا اوژنیدن. در زبان پهلوی «اوزدن» به معنی «کشتن» ❖ **گزید:** گاز گرفت، دندان گرفت، نیش زد ❖ **لب به دندان گزیدن:** در این جا کنایه از شگفتی و تحسین و تعجب است زیرا می اندیشید که در دژ مبارز دیگری نیست. ❖ **شیراوژن:** کنایه از شجاع و دلاور ❖ **معنی:** هنگامی که سهراب شیر افکن و شجاع او را دید، خندید و از روی شگفتی یا تحسین لب خود را گاز گرفت.

۱۰. بیامد دمان پیش گرد آفرید / چو دخت کمندا فگن او را بدید

❖ **دمان:** صفت فاعلی از دمیدن؛ خروشنده، غرّنده، مهیب، هولناک، خشمناک، ستیزنده، نفّس زنان، دم زنان ❖ **دمان:** مشتق، بن مضارع + ان ❖ **دخت:** دختر ❖ **کمند:** طنابی بلند با سری حلقه مانند برای گرفتار کردن انسان یا حیوان ❖ **کمند افگن:** کمند انداز، کنایه از جنگاور ❖ **معنی:** سهراب خشمناک و غرّنده به نزد گرد آفرید آمد و وقتی که دختر جنگاور او را دید (با بیت بعد موقوف المعانی است)

۱۱. کمان را به زه کرد و بگشاد بر / بُد مرغ را، پیش تیرش گذر

❖ **کمان را به زه کرد:** زه کمان را وصل کرد

❖ **زه:** چله کمان، وتر، رشته باریک تابیده از روده گوسفند، ابریشم، یا فلز که با آن دو سر کمان را به هم وصل می کردند ❖ **نکته:** این که گرد آفرید تازه اکنون در میدان نبرد کمان خود را زه می کند، از این روست که زه کمان را باز می کردند تا انعطاف چوب کمان کم نگردد و سپس هنگام نبرد یک سر باز زه را به حلقه کمان می انداختند. ❖ **بر:** سینه، بغل ❖ **بگشاد بر:** گشادن بغل و پهلو هنگام کشیدن کمان، بغل را برای تیراندازی باز نمود. ❖ **نکته:** بگشاد بر؛ تصویری است از حالت تیراندازی، حالتی که برای تیرانداز به هنگام تیرانداختن و کشیدن کمان پیش می آید که سستی و کندی یا سرعت و تندی در افراختن و یا گشودن سینه و بر، از آن جمله است. ❖ **مرغ:** پرنده ❖ **را:** تغییر فعل و مالکیت ❖ **را... نبود:** نداشت ❖ **کمان را به زه کرد:** کنایه از کمان را آماده تیراندازی ساخت. ❖ **مصراع دوم:** اغراق و کنایه از ماهر بودن در تیراندازی است. ❖ **مراعات نظیر:** کمان، زه، تیر

❖ **معنی:** سهراب کمان را آماده کرد و بغل را برای تیراندازی باز کرد و حتی مرغ آسمان نیز از تیر او رهایی نداشت (چه رسد به حریف میدان نبرد) ❖ **نکته:** گرد آفرید آن قدر در تیراندازی مهارت داشت که حتی پرنده در هوا هم جرأت نداشت از جلوی تیرش رد شود و یا امکان نداشت پرنده ای بتواند بدون آن که شکار او شود، از جلوی تیر گرد آفرید رد شود.

۱۲. به سهراب بر، تیر باران گرفت / چپ و راست، جنگ سواران گرفت

❖ **به سهراب بر:** متمم با دو حرف اضافه ❖ **تیر باران:** تیرهای بسیار که از کمان سر داده باشند، ریزش تیر از اطراف و به طور فراوانی ❖ **گرفت:** شروع کرد، از افعال آغازین است ❖ **تیر باران گرفت:** تیر باران کردن، گرفتن بارانی از تیربر روی کس یا کسانی، انداختن تیر بسیار ❖ **جنگ سواران:** جنگ به شیوه سواران، جنگی شایسته سواران، نبرد دلیرانه ❖ **چپ و راست جنگ سواران گرفت:** به شیوه سواران جنگجوی ماهر از این سوی و از آن سوی شروع به جنگیدن کرد. ❖ **چپ و راست:** تصویری از تازاندن اسب در میدان جنگ به این سو و آن سو برای نمایش قدرت و توانایی جنگجو است. ❖ **تضاد:** چپ و راست ❖ **مراعات نظیر:** تیرباران و جنگ

❖ **معنی:** گرد آفرید در جنگ با سهراب از چپ و راست دلیرانه و به شیوه سواران جنگجو به تاخت و تاز پرداخت و بر سهراب پی در پی تیر انداخت. ❖ **نکته:** شروع کرد از این سوی و از آن سوی به سهراب تیراندازی کردن و به شیوه سواران در جنگ دلیرانه، در میدان نبرد تاخت و تاز کردن.

۱۳. ننگه کرد سهراب و آمدش ننگ / برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ

❖ **آمدش:** «د و ش» را با سکون می خوانیم ❖ **آمدش ننگ:** ننگش آمد، ضمیر «ش» فاعلی است. ❖ **برآشفت:** خشمگین شد ❖ **تیز:** سریع، قید ❖ **اندر آمد:** درآمد، وارد شد، فعل پیشوندی است. ❖ **ننگ آمدن از چیزی:** احساس خجالت و کوچکی کردن، خجالت کشیدن، شرمنده شدن

*جناس ناقص یا نا همسان: ننگ و جنگ

*معنی: سهراب نگاه کرد و از میدان داری گردآفرید احساس کوچکی کرد (خجالت کشید) پس عصبانی شد و با سرعت به میدان جنگ آمد.
*نکته: به سهراب برخورد که حریفی این چنین در برابر او میدان داری می کند؛ پس عصبانی شد و فریادزنان به میدان نبرد شتافت.

۱۴. چو سهراب را دید گردآفرید که برسان آتش همی بردمید

*چو: هنگامی که *برسان: مانند، حرف اضافه و ادات تشبیه *بردمید: برافروخت، شعله ورشد، زبانه کشید، حمله ورشد
*همی بردمید: برمی دمید، نفس زنان و حمله کنان به دنبالش روان بود.

*تشبیه: سهراب به آتش (تشبیه هجوم سهراب به شعله ورشدن آتش بسیار زیباست) *مراعات نظیر: آتش و بردمیدن
*معنی: هنگامی که گردآفرید دید که سهراب مانند آتشی برافروخته به سوی او زبانه کشیده است (کنایه از باخشم می تازد و حمله ور شده است)
*مفهوم بیت بیانگرخشم زیاد سهراب است.

۱۵. سر نیزه را سوی سهراب کرد عیان و سنان را پُر از تاب کرد

*عیان: افسار *سنان: سرنیزه *پُر از تاب کرد: چین و شکن افکند *عیان و سنان را پُر از تاب کرد: تافتن و پیچاندن و چرخاندن عیان و سنان
*نکته: گردآفرید به این سو و آن سو حرکت می کرد، عیان اسب را پیچ و تاب می داد و طبعاً چون اسب می چرخید؛ سنان و نیزه او نیز پیچ و تاب داشت. این کار برای آن بود که در عین حال که سوار از تیر دشمن و هدف او دور می شد در فرصت مناسب بتواند به دشمن نزدیک شده و به او ضربت بزند و او را هدف قرار دهد (این بیت با بیت بالاموقوف المعانی هستند).

*عیان و سنان را پُر از تاب کرد: کنایه از کوشش و جوشش در نبرد *عیان را پُر تاب کردن: کنایه از نبرد کردن و تاختن اسب به هر سوی
*سنان را پُر تاب کردن: کنایه از آماده نبرد شدن و هم نبرد خواستن *جناس ناقص یا نا همسان: عیان و سنان
*مراعات نظیر: نیزه و سنان *واج آرای: / س ، ن /

*معنی: گردآفرید نیزه را به سوی سهراب نشانه گرفت و سواره درحال تاختن او را با نیزه هدف قرار می داد.
*مفهوم: بیانگر حملات پی در پی گردآفرید و مهارت او در نیزه زنی بر دشمن، مهارت گردآفرید در جنگ، چابک سواری و وضعیت حمله و دفاع به خود گرفتن

۱۶. برآشفت سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره گر بُد به جنگ

*برآشفت: خشمگین شد *بدخواه: دشمن، بداندیش، صفت بیانی فاعلی مرکب *چاره گر: کسی که با حيله و تدبير، کارها را به سامان کند
*مدبّر *چاره گر بُد: صاحب تدبير بود *چو: حرف ربط یا پیوند وابسته ساز، زیرا، چون *به جنگ: در جنگ
*تشبیه: سهراب به پلنگ

*معنی: سهراب خشمگین شد و مانند پلنگ خشمگین حمله برنده به شکارش به سوی او حمله ور شد؛ چون دشمن او در جنگ ماهرو صاحب تدبير بود.
*مفهوم و پیام درونی: خشمگینانه حمله و هجوم بردن

*نکته: سهراب از دلیری و جنگاوری گردآفرید که در برابر هجوم او تاب می آورد و ایستادگی می کند، خشمگین می شود و مانند پلنگی که هنگام جنگ بر هم نبرد خود حمله می آورد به سوی دختر کمندافکن، گردآفرید، هجوم می آورد.

۱۷. بزد بر کمر بند گردآفرید زره بر برش یک به یک بردرید

*یک به یک: کامل، تمام، قید تأکید است که در این جا با فعل مثبت به معنی « پاک، تماماً، به کلی، یکسر» به کار می رود
*بردرید: پاره کرد *زره بر برش یک به یک بردرید: نیزه سهراب تمامی گره های زره را برتن گردآفرید پاره کرد.
*واج آرای: موسیقی حروف با تکرار صامت / ب / به زیبایی بیت افزوده است
*جناس تام: برآول و دوم: حرف اضافه، بر دوم: سینه و پهلو *مراعات نظیر: کمر بند و زره
*معنی: با نیزه بر کمر بند گردآفرید کوبید و گره حلقه های زره را تماماً برتن او پاره کرد.

۱۸. چو بر زین بیچید گرد آفرید یکی تیغ تیز از میان برکشید.

*چو: وقتی که *بیچید: جدا و کنده شد، تعادل خود را از دست داد، به سمتس منحرف شد *تیغ: شمشیر *برکشید: بیرون آورد *میان: کمر

*جناس ناقص: تیغ و تیز

*معنی: هنگامی که نیزه سهراب به گرد آفرید خورد و اوروی زین پیچید (ازین کنده شد، به زمین افتاد) شمشیر تیزی از کمرش بیرون کشید.

۱۹. بزد نیزه او به دو نیم کرد نشست از براسپ و برخاست گرد

اسب: اسب، واژه کهن، فرایندواجی ابدال *برخاست گرد: گرد و غبار بلند شد، این گرد و غبار به علت حرکت و سرعت اسب گردآفرید است.

*برخاست گرد: کنایه از فراروگریز سریع گردآفرید با اسبش از میدان جنگ *جناس ناقص: کرد، گرد *تضاد: نشست و برخاست

*معنی: گردآفرید با ضربه شمشیر، نیزه سهراب را دو نیم کرد؛ آنگاه سوار اسب شد و به شتاب از میدان جنگ رفت. (بابت بالا موقوف المعانی است)
*نکته: آنگاه که سهراب، گردآفرید را از زین بلند می کند و بر زمین می اندازد، این دختر آن چنان جنگاور و دلیر و رزمنده است که شمشیر را از کمر بیرون می کشد، با آن، نیزه را به دو نیم می کند، سپس بر اسب می نشیند و به سوی دژ می تازد.

۲۰. به آورد با او بسنده نبود بیچید از روی و برگاشت زود

*آورد: جنگ، نبرد، کارزار *بسنده: سزوار، شایسته، کافی، کامل *با او بسنده نبود: توانایی مقابله با سهراب را نداشت.

*برگاشت: بر گردانید *نکته: برگاشت، گذرای برگشت است که در این جا معنی برگشت (فعل لازم یا ناگذر) می دهد، ویژگی سبکی

*بسنده نبود: کنایه حریف نبود *بیچید از روی: کنایه از گریختن، دوری جستن، روی برگرداندن

*معنی: چون گردآفرید توان مبارزه با سهراب را نداشت، از او روی برگرداند و شتابان به دژ برگشت.

۲۱. سپهبد عنان ازدها را سپرد به خشم از جهان روشنایی پبرد

*سپهبد / سپهبد: فرمانده لشکر، سردار، در این جا کنایه از سهراب است. *عنان: افسار، دهنه اسب *را: به

قلمرو ادبی

*ازدها: استعاره از اسب *عنان را سپردن به چیزی: کنایه از افسار را بر روی گردن اسب رها کردن تا با به سرعت تاختن اسب، سوار نیز بتواند

به خوبی از جنگ ابزارها استفاده کند، اسب را به حالت آزاد گذاردن تا با نهایت سرعت بدود، کنایه از تاختن سریع اسب و رها کردن افسار

*به خشم از جهان: ۱- چنان خشمگین شد که جهان در برابرش تیره و تار شد ۲- از خشم سهراب جهان ترسید و رنگش پرید.

* به خشم از جهان روشنایی پبرد: اغراق و کنایه از خشم سهراب، همه جا را تیره و تار ساخت.

*معنی: سهراب اسب خود را آزاد گذاشت تا به سرعت بتازد و خشم او همه جا را تیره و تار ساخت.

*نکته: سهراب از حرکت گردآفرید چنان خشمگین و عصبانی شد که هوای روشن از کدورت و گرفتگی او، روشنایی خودش را از دست داد و

ازخشم او همه جهان روشنایی خود را از دست داد و تیره و تار شد.

۲۲. جو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش

*خروشان: فریاد و فغان کنان، خشمگین، قید *به تنگ اندر: کاربرد دوحرف اضافه از ویژگی دستور تاریخی *نهاد هردو مصرع «سهراب» است.

*به تنگ اندرش: به تنگش، نزدیک او *به تنگ اندر آمدن: بسیار نزدیک شدن *بجنبید: هجوم بردن، حمله کردن

*خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می گذارند *ش در تنگش و سرش ← مضاف الیه

*معنی: هنگامی که سهراب باخشم و فریادکنان به گردآفرید نزدیک شد، هجوم برد و کلاه خود را از سرش گرفت.

۲۳. درفشان چه خورشید شد روی اوی درفشان شد ز بند زره، موی اوی

*درفشان: درخشان، تابان، کهن واژه *زره: جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر

روی لباس های دیگر می پوشیدند *بازگردانی و شیوه عادی بیت: موی او از بند زره رها شد و روی او چه خورشید درفشان شد

*جناس ناقص: روی وموی *تشبیه: روی گردآفرید به خورشید *مراعات نظیر: درفشان و خورشید *تضاد: رها و بند

*معنی: موی گردآفرید از بند زره رها شد و چهره درخشان او که چون خورشید تابان بود، آشکار شد.

*پیام درونی شعر: بیان زیبایی و ایجاد تحسین است.

۲۴. بدانست سهراب کاو دختر است سر و موی او از در افسر است

*ازدر: شایسته، درخور، سزوار *افسر: تاج، در این جا نیم تاجی که زنان اشرافی بر سر می گذاشتند *کاو: مخفف که او، کو خوانده می شود.

معنی: سهراب فهمید که حریف او دختر است؛ دختری که به جای کلاه خود بر سر نهادن و جنگیدن، شایسته است بر سر اوتاج شاهی بگذارند.

۲۵. شگفت آمدش؛ گفت از ایران سپاه / چنین دختر آید به آوردگاه؟!

شگفت آمدش: شگفت زده شد، تعجب کرد، -ش ضمیر فاعل* ایران سپاه: ترکیب اضافی مقلوب، سپاه ایران* آوردگاه: میدان جنگ
پرسش هنری است و برای شگفتی* مراعات نظیر: سپاه، آوردگاه

معنی: سهراب، شگفت زده، با خود می گوید: دختران، از سپاه ایران، بدین سان به میدان جنگ می آیند و بدین گونه می جنگند؟

۲۶. بدو گفت کز من رهایی مجوی / چرا جنگ جویی، تو ای ماهروی؟

ماه روی: ماه چهر، زیبارو، خوش سیما* چرا جنگ جویی: چرا دنبال جنگ هستی؟

ماه روی: تشبیه درون واژه ای، تشبیه روی به ماه از جهت زیبایی، کُل ترکیب کنایه یا استعاره از گردآفرید

معنی: رستم به گردآفرید گفت: که برای آزاد شدن از دست من کوشش نکن. ای زیبارو، چرا دنبال جنگ با من هستی؟

۲۷. نیامد به دامم به سان تو گور / ز چنگم رهایی نیایی، مشور

مشور: کوشش و جنبش نکن، تلاش نکن، بی تابی نکن، مضطرب نباش، دوم شخص امر منفی است* چنگ: پنجه، دست* گور: گورخر،

تشبیه: گرد آفرید به گورخر؛ و پنهانی خودش را به شیرو شکارچی* مراعات نظیر: گور و دام* تضاد: دام، رهایی

دام: ایهام تناسب ۱-بند، تله، تور؛ معنی مورد نظر در بیت ۲-جانوران بی آزاری مانند آهو، گوزن که با گور تناسب دارد.

گور: مجاز از شکار، در این جا تصویری است برای گردآفرید که سهراب او را به شکاری گریز پای مانند می کند.

معنی: تاکنون شکاری مانند تو به دامم نیفتاده است از چنگ من نمی توانی آزد شوی، بیهوده برای رهایی تلاش نکن.

۲۸- بدانست کاویخت گردآفرید / مَر آن را جز از چاره درمان ندید

آویخت: گرفتار شد، در این جا فعل ناگذر است، و مفهوم گرفتار شدن به مناسبت آویخته شدن صیدو جز آن در دام است.* چاره: حيله و مکر

آن: ضمیر اشاره و مرجع آن، بند و گرفتاری* مَر: نشانه ای زاید است که برای زینت کلام به کار می رفته است و تأثیری در معنا ندارد.

درمان ندید: کنایه از چاره گری کردن، راه حل پیدا کردن

معنی: گردآفرید فهمید که گرفتار شده است و راه آزاد شدن از این بند و گرفتاری را در حيله و نیرنگ دید.

۲۹. بدو روی بنمود و گفت: «ای دلیر / میان دلیران به کردار شیر

او: مرجع آن، سهراب* روی بنمود: گردآفرید چهره خود را به رستم نشان داد* به کردار: مانند* این بیت با بیت بعد موقوف المعانی است.

نکته: در این جا به اوج تصویرسازی فردوسی برمی خوریم؛ روی نمودن گردآفرید در واقع شگردی ظریف و زنانه است تا سهراب را بفریب

تشبیه: سهراب به شیر* تکرار: دلیر* روی بنمود: ایهام دارد ۱- او را مخاطب قرارداد ۲- رویش را به نشان داد

معنی: گردآفرید چهره خود را به رستم نشان داد و گفت: ای پهلوان شجاع، که در میان پهلوانان مانند شیر شجاع هستی

۳۰. دو لشکر نظاره برین جنگ ما / برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

نظاره: نظر کردن، نگریستن، تماشا کردن* آهنگ: قصد، عزم، در این جا، جنگ، پیکار، ستیزه، نبرد، حمله کردن

مراعات نظیر: جنگ، گرز، شمشیر و آهنگ* مصرع دوم: کنایه از جنگ کردن

معنی: هردو سپاه، تماشاگر جنگ و هجوم ما بوده اند.

۳۱. کنون من گشایم چنین روی و موی / سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

گفت و گوی: بدگویی، سرزنش، طعنه زدن* گشایم: می گشایم، مضارع اخباری

جناس ناقص یا ناهمسان: روی و موی* سپاه تو گردد پر از گفت و گوی: کنایه از برای تو حرف در می آورند، از تو عیب جویی می کنند.

معنی: اکنون من چهره و موهای خود را نشان می دهم و وقتی سپاهیان تو مرا این گونه با روی و موی گشاده ببینند؛ تو را سرزنش می کنند.

پیام درونی و پنهان بیت: فریب دادن سهراب است.

۳۲. که با دختری او به دشت نبرد / بدین سان به ابر اندر آورد گرد

بدین سان: به این شکل، به این گونه* به ابر اندر: کاربرد دوحرف اضافه از ویژگی دستورتاریخی

ابر: مجاز از آسمان به ابر اندر آورد گرد: کنایه از جنگ کرد، و اغراق در این که شدت مبارزه آن اندازه شدید بود که گرد و خاک تا آسمان رسیده بود
*معنی: که او در میدان نبرد با دختری این گونه با شدت و قدرت می جنگید؟

۳۳. کنون لشکر و دژ به فرمان توست نباید بر این آشتی، جنگ جُست»

نبايد: شایسته نیست، لازم نیست دژ: حصار و قلعه* جُست: طلب کرد، خواستار شد
تضاد: آشتی و جنگ مراعات نظیر: لشکر و جنگ* دژ: مجاز از ساکنان دژ
*معنی: اکنون سپاهیان و ساکنان دژ، همه، به فرمان تو هستند. پس با این آشتی، دیگر جنگیدن لازم نیست. (دشمنی و ادامه جنگ فایده ندارد و باید آشتی و صلح کرد)
*پیام درونی و پنهان بیت: پندی فریبکارانه برای آشتی کردن و پایان جنگ است.

۳۴. عنان را بیچید گرد آفرید سَمند سرافراز بر دژ کشید

سَمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرد (در متن درس، مطلق اسب مورد نظر است) سرافراز: قوی و نیرومند
کشید بر: رساند به، راند به عنان را بیچید: سر و جهت اسب را به سوی دیگر برگرداند یا پیچاند، دهنه اسب را برگرداند
عنان را بیچیدن: کنایه از برگشتن، تغییر مسیر حرکت دادن مراعات نظیر: عنان و سمنند
*معنی: گرد آفرید دهنه اسب را به سوی دژ برگرداند و اسب نیرومند را به دژ رساند.

همی رفت و سهراب با او به هم بیامد به درگاه دژ، گژدهم

همی رفت: می رفت، دستور تاریخی به هم: با هم، همراه* با او به هم: همراه او* درگاه: بارگاه، پیشگاه، آستانه در
*معنی: گرد آفرید به سوی دژ بازمی گردد و سهراب نیز او را تا دروازه دژ همراهی می کند. گژدهم به درگاه قلعه آمد.

۳۶. در باره بگشاد گرد آفرید تن خسته و بسته، بر دژ کشید

باره: دیوار حصار، قلعه، دژ بگشاد: گشاده شدن، در معنی فعل ناگذر آمده است* خسته: زخمی، مجروح* بسته: اسیر، چون پیش از این، گرد آفرید به اسارت سهراب در آمده بود، جراحت بندی شده* خسته و بسته: مجروح و کوفته* گرد آفرید، نهاد مصرع دوم است و نهاد مصرع اول، می تواند افراد دژ یا دژبانان باشد و یا گژدهم؛ البته از این که فرماندار دژ، در دژ را خودش باز کند، دور از مقام اوست.
*معنی: در دژ گشاده شد و گرد آفرید تن زخمی و کوفته خود را به درون دژ کشید.

۳۷. در دژ ببستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند

پر از غم دل: به دو شیوه می توان خواند و برداشت کرد: ۱- یک جمله مستقل ساده که فعل آن [شد] به قرینه لفظی حذف شده است و دل نهاد آن باشد و پرازغم؛ مسند آن = پر از غم، دل = دل پر از غم شد و دیده خونین شدند ۲- به شکل یک ترکیب و در مفهوم کنایی، پر از غم دل = صفت مرکب در نقش مسند به معنی دلگیر، سخت غمگین و آزرده شدن و بسیار گریستن دیده خونین = خونین دیده: مشتق - مرکب
دیده خونین شدن: اغراق و کنایه از سخت غمگین و آزرده شدن و بسیار گریستن واج آرایبی: / د / مراعات نظیر: دیده و خونین و دل
*معنی: در قلعه را بستند و غمگین شدند و دل پر از غم شد و چشم های اهل دژ به خاطر گرد آفرید اشک فشان شد یا دلگیر و بسیار آزرده شدند و گریستند.

۳۸. ز آزار گرد آفرید و هجیر پر از درد بودند، برنا و پیر

برنا: جوان کل بیت یک جمله مستقل ساده* از: به سبب* آزار: آسیب و گزند، صدمه، اذیت
تضاد: برنا و پیر برنا و پیر: مجاز از همه مردم* پراز درد بودن کنایه از سخت ناراحت و غمزده بودن، درد و اندوه بسیار
*معنی: ساکنان دژ، از جوان تا پیر به سبب آسیبی که گرد آفرید و هجیر دیده بودند، بسیار ناراحت بودند.

۳۹. بگفتند: کای نیک دل شیرزن پر از غم بُد از تو، دل انجمن

نیک دل: خوش قلب، نیکو نهاد، پاک دل و مهربان از دوم: برای، به خاطر
نیک دل شیرزن: کنایه از گرد آفرید شیر زن: کنایه از شجاع و دلاور و تشبیه درون واژه ای؛ زنی که مانند شیر شجاع بود
انجمن: مجاز از مردم و گروه ایرانیان است عموماً که به نبرد گرد آفرید ناظر بودند. دل انجمن: دل مردم، مجاز از دل همه مردم* تکرار: دل

*معنی: همه به گردآفرید گفتند: که ای پهلوان مهربان و شجاع، همه مردم ایران برای تو بسیار ناراحت بودند.

۴۰. که هم رزم جُستی، هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ

افسون و رنگ: نیرنگ و فریب دوده: خانواده، خاندان، دودمان، تبار* جناس ناقص: رنگ، ننگ

*معنی: گزدهم در ستایش دخترش به او می گوید: تو هم با دشمن نبرد کردی و هم به او نیرنگ زدی و به راستی که از رفتار تو ننگی بر خاندان تبار تو نیامد. (مایه ننگ خانواده ات نشدی)

*نکته: در نبرد با دشمن، نیرنگ زدن بر او دلیل بر کاردانی و از شرایط پهلوانی بود، مگر آن که هم نبرد، خودی به شمار می رفت. در مقابل، نیرنگ دشمن، حمل برضعف و ناجوانمردی و توسل به جادو می شد.

۴۱. خندید بسیار، گردآفرید به باره برآمد، سپه بنگرید

باره: دیوار، حصار، قلعه برآمد: بالا آمد* به باره برآمد: به بالای قلعه آمد.

*معنی: گردآفرید خندان به بالای دژ رفت و سپاه توران را دید.

*نکته: تصویری زیبا از حالت گردآفریداست در حالی که سهراب در پایین قلعه، منتظر ایستاده است.

۴۲. چو سهراب را دید بر پشت زین چین گفت کای شاه ترکان چین

کای: که ای، الف در کای خوانده نمی شود؛ پس این واژه کی خوانده می شود. چین: در این جا به معنی چینیان، مکان به جای اهل مکان

مانند: ۱- بدرید صف های سقلاب و چین ← به جای سقلابیان و چینیان

* شاه ترکان و چین: کنایه از سهراب* مراعات نظیر: ترکان و چین

توجه: چون سهراب از طرف توران و چین می آید و کلاه خود چینی هم بر سر دارد، به همین جهت گردآفرید هویت واقعی او را نمی داند و او را شاه ترکان چین خطاب می کند.

*معنی: وقتی سهراب را سوار براسب دید، این چین گفت: که ای پادشاه ترکان و چین (چون سهراب از طرف توران و چین می آید و کلاه خود چینی هم بر سر دارد، گردآفرید هویت واقعی او را نمی داند)

۴۳. چرا رنجه گشتی، کنون بازگرد هم از آمدن هم ز دشت نبرد

رنجه گشتی: آمدی، به اصطلاح قدم رنجه کردی، دچار زحمت شدی چرا رنجه گشتی: چرا خودت را به زحمت انداختی؟

بازگرد از آمدن: از آمدن به دژ چشم بپوش هم از آمدن: منظور آمدن به دژ و قلعه

*معنی: وقتی گردآفرید سهراب را سوار بر اسب دید گفت: ای شاه ترکان چین چرا خودت را به زحمت انداختی حالا از آمدن به قلعه و مبارزه در میدان جنگ دست بردار. (از جنگیدن با ایرانیان و آمدن به داخل قلعه و ازدواج با من منصرف شو)

۴۴. تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور، سوی توران کنی

را: حرف اضافه به معنی برای فرمان کنی: فرمان ببری، بپذیری

رخ: مجاز از خودت، وجودت، سهراب، جزء به کل، رخ نامور: سهراب نامدار رخ به سوی نمودن: کنایه از رفتن و حرکت کردن

*معنی: بهتر است که تو فرمانبرداری کنی و سخن مرا بپذیری و به سوی سرزمین توران حرکت کنی و بروی. (طنز در بیت وجود دارد)

*پیام و مفهوم بیت: بهتر است تا ایرانیان نیامده اند، برگردی

۴۵. نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش»

ایمن: امان، بی ترس، درمان پهلوی: دوسوی سینه و شکم* ز پهلوی: ۱- از پهلوی برآوردن و پرواری ۲- حرف اضافه مرکب: از قبل، از جانب

* خورد گاو نادان ز پهلوی خویش: کنایه و ضرب المثل از به دست خویش و از روی نادانی خود را نابود کردن، زیان دیدن از راهی که سود می نماید قلمرو معنایی

*معنی: تو از این زور بازوی خود، زیاد نمی توانی در امان باشی همان گونه که گاو نادان از پهلوی دادن و پرواری خود که به ظاهر، خوب است ضربه می خورد و سر او را می برند.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی کلمات زیر را از متن درس بیابید.

*درع: جامه جنگی که از حلقه های آهنی سازند، زره *باره: اسب

۲- به کمک فرهنگ لغت، معنای فعل های زیر را بنویسید.

*برکشیدن: بیرون آورد *ویله کردن: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن *برآوردن: برداشتن و بلندکردن، بالاآوردن

۳- درباره کاربرد معنایی «بر» در بیت زیر، توضیح دهید.

بزد برکمربند گردآفرید زره بربرش، یک به یک، بردرید

*بر اول و دوم: حرف اضافه *بر سوم: از نظر دستوری اسم به معنی پهلو و سینه *بر چهارم: پیشوند

۴- زمان فعل های زیر را تعیین کنید و معادل امروزی آن ها را بنویسید.

*بدانست: دانست، فهمید، ماضی ساده *همی رفت: می رفت، ماضی استمراری

۵- در گذر زمان، شکل نوشتاری برخی کلمات تغییر می کند؛ مانند: «سپید، سفید» از متن درس، نمونه ای از تحوّل شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید.

*اسپ: اسب *کمندافگن: کمندافکن

قلمرو ادبی

۱- واژگان قافیه در کدام بیت ها، در بردارنده آرایه جناس اند؟ ابیات ۶، ۷، ۱۳، ۲۳، ۴۰، ۴۲

۲- نمونه ای از آرایه اغراق را در شعری که خواندید، بیابید. ابیات ۳، ۲۱ و ۲۳

۳- مفهوم عبارت های کنایی زیر را بنویسید.

*سپهبد، عنان، ازدها را سپرد: کنایه از تاختن سریع اسب

*رُخ نامور سوی توران گئی: کنایه از به سوی توران بروی و حرکت کنی

*لب را به دندان گزید: کنایه از شگفتی و تحسین و تعجب است

۴- یک مَثَل از متن درس بیابید و درباره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مَثَل، معادل آن بنویسید. خورد گاو نادان ز پهلوی خویش - معادل آن:

۱- از ماست که بر ماست ۲- کرم درخت از درخت است ۳- آن چه بر ما می رسد آن هم ز ماست ۴- دشمن طاوس آمد پراو

قلمرو فکری

۱- دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنانی دژ، چه بود؟

ساکنان دژ، از جوان تا پیر به سبب آسیبی که گردآفرید و هجر دیده بودند، بسیار ناراحت بودند.

۲- معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

به آورد با او بسنده نبود بپیچید از روی و برگاشت زود

*معنی: چون گردآفرید توان مبارزه با سهراب را نداشت، از او روی برگرداند و شتابان به دژ برگشت.

۳- فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی هایی وصف کرده است؟

۱- همیشه به جنگ اندرون نامدار - جنگجو و شجاع، مشهور و نامی

۲- ز مادر چنین ناورید - بی همتا بودن

۳- نبد مرغ را در پیش تیرش گذز - مهارت داشتن در تیراندازی

۴- سر و روی او از در افسر است - شاهزاده بودن و شایسته پادشاهی

۵- درفشان چو خورشید روی او - زیبارو بودن

۶- حماسه در لغت به معنای دلآوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی های زیر:

داستانی، قهرمانی، قومی و ملی، حوادثی خارق العاده، بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان خوانی «شیرزنان» مقایسه کنید.

۱- چو هنگامه آزمون تازه شد دگر باره ایران، پر آوازه شد

*چو: وقتی که *هنگامه: زمان، مَعرکه، شور و غوغا، داد و فریاد، جمعیت مردم *آزمون: آزمایش، امتحان، تجربه *تازه شدن: تجدید شدن، رونق گرفتن، پدید آمدن *دگر: مخفف دیگر، صفت مبهم *پُر آوازه: پرهیاهو، بسیار معروف و مشهور *تازه، پر آوازه: قافیه *ردیف: شد *آزمون تازه: استعاره از جنگ تحمیلی و دفاع مقدس

*معنی: وقتی زمانِ آزمایش تازه ای (جنگ تحمیلی و دفاع مقدس) شد، بارِ دیگر نامِ ایران، بر سرِ زبان ها افتاد.

*توجه: بیت اشاره ای به آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دارد و منظور بیت آن است که: با شروع جنگ عراق علیه ایران، برای مردم ایران آزمون تازه ای شروع شد که از این آزمون نیز سر بلند بیرون آمدند و نام ایران به سبب رشادت های مردم در جنگ و نبرد دوباره به شهرت و عظمت رسید.

۲- از این خطه نغز پدram پاک و زین خاک جان پرور تابناک

*خطه: سرزمین *نغز: هر چیز شگفت آور و تازه که دیدنش خوشایند باشد، خوب، نیکو، لطیف، بدیع *پدram: نیکو، آراسته، شاد *تابناک: روشن، درخشان، مشتق *جان پرور: زندگی بخش، صفت فاعلی مرکب مرخم

*این خاکِ جان پرورِ تابناک: این ← صفت اشاره *خاک ← هسته *جان پرور و تابناک ← صفت بیانی *این با دو بیت بعدی موقوف المعانی است.

*خطه و خاک: مجاز از کشور ایران *جناس ناقص یا ناهمسان: خاک و پاک

*معنی: از این سرزمین شگفت آور زیبا و پاک و از این کشور زندگی بخش و درخشان

۳- از این مرز فرخنده مردخیز گنام پلنگان دشمن ستیز

*فرخنده: مبارک، خجسته *گنام: آشیانه ی حیوانات، جایگاه حیوانات چرنده و درنده، شبگاه دد و دام، چراگاه

*مرد: شجاع، دلیر، دلاور، مبارز، هنری، اهل ننگ و نبرد، غیور، بی باک و نترس

*مردخیز: سرزمینی که انسان های دلاور و پهلوان و نترس می پرورد؛ ← «سیستان ولایتی مردخیز است.» ← حدود العالم

*دشمن ستیز: صفت فاعلی مرکب مرخم، جنگ کننده با دشمن، ناسازگار با دشمن *قافیه: مرد خیز و دشمن ستیز

*این: صفت اشاره *مرز: هسته *فرخنده: صفت بیانی *مردخیز: صفت بیانی فاعلی مرکب مرخم

*گنام: استعاره از سرزمین، کشور *مرز: مجاز از مملکت، کشور، سرزمین *پلنگان: استعاره از دلیرمردان و زنان ایران زمین *مراعات: گنام و پلنگ

*معنی: از این کشور خجسته و پهلوان پرور که سرزمین قهرمانان دشمن ستیز است،

۴- دگر ره چنان شد هنر آشکار کز آن خیره شد دیده روزگار

*دگر ره: دوباره، بار دیگر *هنر: کار برجسته و نمایان، علم و معرفت و دانش و فضل و فضیلت و کمال *خیره: سرگشته، شگفت زده، تاریک و تیره

*دیده روزگار: اضافه استعاری، تشخیص *خیره شدن: کنایه از دقیق شدن و توجه به چیزی، به شگفت درآمدن، حیران شدن از نهایت شگفتی

*واج آرایی: / ر / *خیره شدن چشم: تاریک شدن چشم، چشم قوت بینایی خود را از دست داد،

*روزگار: مجاز از مردم جهان و مردم روزگار، واژه دو تلفظی *واج آرایی: در صامت / ر / بیت اغراق دارد.

*معنی: دوباره ایرانیان چنان برتری و کار بزرگی در جنگ نشان دادند که مردم جهان از آن شگفت زده شدند.

۵- دلیران و مردان ایران زمین هژیران جنگ آور روز کین

*هژیر / هژیر: چابک، زیرک، هوشیار، نیکو، پسندیده، زیبا *هژیران: منظور، پهلوانانِ چابک و زیرک و هوشیار

*روز کین: زمان انتقام، هنگام جنگ *کین: دشمنی، جنگ، انتقام *جنگ آور: جنگجو، دلاور، دلیر، رزمنده، صفت بیانی در معنی فاعلی

*موقوف المعانی با بیت بعد *و: حرف عطف

*تشبیه: دلیران و مردان و هژیران به موج در بیت بعد *مراعات نظیر: دلیران و کین، دلیران و مردان و هژیران و جنگاور

*معنی: دلاوران و مردان شجاع سرزمین ایران، همان پهلوانان زیرک و جنگاور در روزهای جنگ و دشمنی و انتقام

۶- خروشان و جوشان به کردار موج

فراز آمدند از کران فوج فوج

✽ **خروشان:** فریادکنان، نالان، مشتق و قید ✽ **جوشان:** درحال جوشیدن، مجاز از پر از هیجان، خشمگین، مشتق و معطوف به قید ✽ **فوج فوج:** قید ✽ **به کردار:** مانند، ادات تشبیه ✽ **فراز آمدند:** نزدیک شدند، جمع شدن، پیش آمدند. ✽ **کران:** طرف، سو، جهت، کنار، جانب ✽ **فوج:** گروه، دسته ✽ **مشبه:** دلیران و مردان و هژیوان در بیت قبل ✽ **موج:** مشبه به ✽ **وجه شبه:** خروشان و جوشان ✽ **بیت اعراف:** دارد ✽ **فوج و موج:** جناس ناقص ✽ **مراعات نظیر:** موج، کران، جوشان ✽ **فوج فوج:** تلمیح به آیه شریفه: «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» و مردم را بنگری که فوج فوج به دین خدا داخل می‌شوند (سوره نصر، آیه ۲)

✽ **معنی:** فریادزنان و خشمگین مانند امواج، گروه گروه از هرگوشه ای پیش آمدند. (به جبهه و میدان جنگ آمدند)

۷- به مردی به میدان نهادند روی

جهان شد از ایشان پر از گفت و گوی

✽ **به مردی:** مردانگی، قید، یای مصدری یا اسم ساز، مشتق ✽ **گفت و گوی:** اسم مشتق - مرکب ✽ **پر از گفت و گو:** مسند ✽ **روی نهادند:** فعل مرکب ✽ **روی نهادند:** کنایه از رفتند، راهی شدند ✽ **جهان:** مجاز از مردم جهان ✽ **مصراع دوم:** اعراف و کنایه از پرآوازه و مشهور شدن ✽ **معنی:** دلیران سرزمین ایران، شجاعانه و مردانه برای نبرد به جبهه ها رفتند و مردم جهان در باره آنان و دلآوری هاشان بسیار سخن می گفتند.

۸- که اینان ز آب و گل دیگرند

نگهبان دین، حافظ کشورند

✽ **اینان:** ضمیر اشاره، مرجع آن، دلیران و مردان ایران زمین ✽ **دیگر:** صفت مبهم ✽ **نگهبان:** مشتق ✽ **ند:** مَحْفَف فعل اسنادی ✽ **که:** بیان است قلمرو ادبی آب و گل: گاه آب و گل گویند و مراد آب و خاک است، سرشت ✽ **آب و گل:** از عناصراربعه، اسم مرکب و از اتباع مراد آب و خاک است، **مراعات نظیر و مجاز از آفرینش، سرشت، ذات** ✽ **نگهبان و حافظ:** تناسب معنایی ✽ **ز آب و گل دیگرند:** کنایه از با دیگران تفاوت دارند و ذاتشان متفاوت است ✽ **بیت اعراف** دارد ✽ **ویژگی حماسه:** زمینه ملی و قومی دارد ✽ **آب و گل:** تلمیح دارد به آفرینش انسان از آب و خاک ✽ **معنی:** مردم جهان می گفتند که این مردان دلور، سرشت و آفرینش آن ها با دیگران تفاوت دارد و آنان نگهبانان دین و پاسداران کشور خود هستند. ✽ **مفهوم:** رزمندگان و مبارزان، بی مانند و بی همتا، نگهبان دین اسلام و استقلال کشور هستند.

۹- بداندیش را آتش خرمند

خَدَنگی گران بر دل دشمن اند

✽ **بداندیش:** صفت مرکب، بدخواه، کینه جو ✽ **را:** حرف اضافه یا فک اضافه ✽ **بداندیش را:** برای بداندیش؛ یا آتش خرمند بداندیش هستند. ✽ **خرمن:** توده هر چیز، محصول گندم یا جو یا برنج و دیگر غلات که روی هم انباشته باشند، توده غله که هنوز آن را نکوفته و جدا نکرده باشند ✽ **خَدَنگ:** درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر سازند ✽ **گران:** سنگین، مجاز از سخت ✽ **خَدَنگ:** مجاز از تیر ✽ **تشبیه:** رزمندگان یا مردم ایران به آتش و خَدَنگ ✽ **تضاد معنایی:** آتش و خرمند ✽ **مصراع اول:** کنایه از نابودکننده دشمن هستند. ✽ **معنی:** رزمندگان، در نبرد با دشمن مانند آتش شعله ور شده در خرمند هستند و مانند تیری سخت و کشنده بر دل دشمن زده می شوند. ✽ **پیام بیت:** رزمندگان، دشمن ستیز، نابودکننده دشمن، با قدرت و توانمند هستند.

۱۰- ز کس جز خداوندشان بیم نیست

به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

✽ **بیم:** ترس ✽ **نیست:** در مصرع اول: ندارند و در مصرع دوم: وجود ندارد، غیر اسنادی ✽ **به:** در، حرف اضافه ✽ **فرهنگ:** دانش، تعلیم و تربیت، ادب، واژه نامه، پدیده کلتی پیچیده ای از آداب، رسوم، اندیشه، هنر، و شیوه زندگی شکل گرفته در طی تجربه تاریخی اقوام که قابل انتقال به نسل های بعدی است ✽ **شان:** در مصرع اول: نهاد در مصرع دوم مضاف الیه ✽ **جز:** مگر، به استثنای، غیراز، حرف اضافه و کلمه استثنا، مَحْفَف «جدا از» است ✽ **فرهنگ:** ایهام دارد ۱- آداب و رسوم ۲- لغت نامه یا واژه نامه ✽ **حرف:** مجاز از سخن ✽ **مراعات نظیر:** فرهنگ و حرف، بیم و تسلیم ✽ **معنی:** رزمندگان غیراز خداوند، از کسی دیگر ترسی ندارند و در آداب و رسوم یا در واژه نامه آن ها سخنی از تسلیم در برابر دشمنان وجود ندارد ✽ **مفهوم:** سازش ناپذیری و تسلیم نشدن در برابر دشمن، ترس از خداوند داشتن

۱۱- فلک در شگفتی ز عزم شماس

مَلک، آفرین گوی رزم شماس

***فلک:** آسمان، سپهر، گردون ***در شگفتی:** در شگفت بودن، شگفت زده بودن ***عزم:** اراده ***مَلک:** فرشته . ج . ملایک، ملایکه

***آفرین گوی:** صفت فاعلی مرکب مرخم، ستایش کننده ***رزم:** جنگ

***عزم و رزم:** جناس ناهمسان ***فلک:** مجازاً ساکنان فلک ***شگفت زدگی فلک:** تشخیص و استعاره ***فلک و ملک:** جناس ناهمسان ***اغراق** در

کل بیت به سبب شگفتی فلک و تحسین فرشتگان

***معنی:** ای رزمندگان، آسمان با مشاهده اراده استوار شما شگفت زده است و فرشته هم ستاینده جنگ و رزم شماس.

هم او مَر شما را نگهبان بُود

۱۲- شما را چو باور به یزدان بُود

***«را»:** در دو مصرع فک اضافه ***شما را باور:** باور شما ***شما را نگهبان:** نگهبان شما ***چو:** وقتی، چنان چه ***بود اول:** به معنی داشتن

***باور:** یقین، اعتقاد، عقیده، سخن کسی را راست و درست پنداشتن ***یزدان:** پروردگار، خدا ***مَر:** نشانه ای زاید برای زینت و تاکید کلام

***معنی:** ای رزمندگان، چون شما به خداوند باور دارید؛ او نیز نگهبان شما است.

پیام بیت: ایمان به خدا سبب محافظت از شما می شود.

درک و دریافت

۱- کدام ویژگی های شعر حماسی را در این سروده می توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.

۱- ویژگی قهرمانی

دلیران و مردان ایران زمین

خروشان و جوشان به کردار موج

بداندیش را آتش خرم‌اند

۲-زمینه ملی و قومی

که اینان ز آب و گل دیگرند

ز کس جز خداوندشان بیم نیست

۳-زمینه خرق عادت یا شگفت آوری

که اینان ز آب و گل دیگرند

به مردی به میدان نهادند روی

فلک در شگفتی ز عزم شماس

۲-یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.

هژیران جنگ آور روز کین

فراز آمدند از کران فوج فوج

خَدَنگی گران بر دل دشمن اند

نگهبان دین، حافظ کشورند

به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

نگهبان دین، حافظ کشورند

جهان شد از ایشان پر از گفت و گوی

مَلک، آفرین گوی رزم شماس